



فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ، شکل‌گیری یک مفهوم: خراسان

محسن دانا^۱

(صص: ۹۸ - ۷۵)
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۲۸
شناسه دیجیتال (DOI): 10.30699/PJAS.4.12.75

چکیده

«فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ»، یکی از مهم‌ترین فرهنگ‌های آغازتاریخی بخشی از نیمه غربی آسیا است. این تمدن با مجموعه مواد فرهنگی مشابه و غنی شامل بقایای معماری با پلان از شاخص، سفال، مهرهای مسطح، مهرهای مشبک، مجسمه‌های سنگ صابونی، پیکرک‌های ترکیبی، زیورآلات ارزشمند زرین و سیمین و چندین شاخصه دیگر است. نخستین بار بقایای این مجموعه فرهنگی از محوطه‌های بسیار غنی در سرزمین‌های باختر و مرو به دست آمد، به همین دلیل این سرزمین‌ها به عنوان منشأ آن معرفی و این مجموعه فرهنگی به این نام معروف شد؛ این درحالی‌ست که برخی پژوهشگران منشأ این فرهنگ را در خراسان ایران می‌دانستند. ولی به دلیل این که تا چندی پیش هیچ محوطه‌ای از این فرهنگ در خراسان شناسایی نشده بود، راه بر هرگونه بحث و نظر بسته بود. هدف نخست این پژوهش بررسی، مطالعه، جمع‌بندی و طبقه‌بندی آثار کشف شده از فرهنگ عصر مفرغ خراسان ایران است که در دو دهه اخیر منتشر شده‌اند. برآیند این هدف در کنار سایر یافته‌های این فرهنگ در پهنه گسترده غرب آسیا قرار خواهد گرفت تا جهان فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ در چشم‌انداز وسیع‌تر دیده شود. بر این اساس ضروری است که تک‌نگاری‌ها و اندک انتشارات محوطه‌های این منطقه به صورت یک جا و در قالب یک مجموعه گردآوری شده و به این ترتیب نگاهی دوباره به مباحث مربوط به این دوره افکنده شود. در این پژوهش اساس کار بر پژوهش کتابخانه‌ای استوار است. پرسش اصلی بدین شرح است که، با توجه به کاوش‌ها و کشف‌های دو دهه اخیر در خراسان ایران، چه تصویری از این فرهنگ در خراسان ایران نسبت به سایر مناطق دیگر این فرهنگ می‌توان ارائه داد. چنین فرض شده است که آثار به دست آمده از فرهنگ خراسان بزرگ در خراسان ایران با وجود کمبودهایی نسبت به مناطق دیگر، چون: جنوب ترکمنستان و شمال افغانستان، نشان از همگونی و یکپارچگی فرهنگی دارد. امروزه با وجود شناسایی و کاوش چند محوطه دارای این فرهنگ در ایران - به ویژه در جنوب خراسان - آنجا که امروزه «استان خراسان جنوبی» نامیده می‌شود، به نظر می‌رسد می‌توان داده‌های این فرهنگ را در یک چشم‌انداز گسترده منطقه‌ای قرار داد. در تصویر شکل گرفته، خراسان ایران هم‌سنگ باختر و مرو اهمیت می‌یابد که در کنار هرات شباهت فراوانی با چهار ربع خراسان بزرگ در دوران اسلامی دارد. این مهم می‌تواند نشانگر شکل‌گیری «مفهوم خراسان» به عنوان یک «مفهوم فرهنگی» از عصر مفرغ باشد.

کلیدواژگان: خراسان بزرگ، دوره مفرغ، مجموعه باستان‌شناختی باختر-مرو، فرهنگ خراسان بزرگ.

۱. دکتری باستان‌شناسی، وزارت میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی کشور، تهران، ایران.
mhsn_dana@yahoo.com

مقدمه

«فرهنگ عصرمفرغ در خراسان بزرگ»، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین فرهنگ‌های آغازتاریخی در نیمه غربی آسیا، نخستین بار توسط «ویکتور ساریانیدی» از محوطه «دشلی» در باختر افغانستان شناسایی و معرفی شد (Sarianidi, 1977). تقریباً در همان برهه زمانی، آثار این فرهنگ از محوطه‌های جنوب ترکمنستان به‌ویژه در واحه مرو نیز به‌دست آمد (ماسون، ۱۳۷۵: ۱۴۵؛ Hiebert, 1994: 165). همسانی فرهنگ مادی این دو منطقه، موجب شد برخی پژوهشگران باختر و مرو را به‌عنوان هسته‌های شکل‌گیری این فرهنگ در نظر گیرند. به‌همین دلیل اصطلاح «مجموعه باستان‌شناختی باختر-مرو» (Bactria-Margiana Archaeological Complex) را به این فرهنگ اطلاق کردند (Sarianidi 1990; Hiebert, 1994). این فرهنگ به‌نام «تمدن آمودریا» نیز شناخته می‌شود^۳ (Francfort, 1989; Lamberg-Karlovsky, 1994). این فرهنگ مبتنی بر کشاورزی و تمدنی به‌صورت ارگ‌ها و دژهایی با نقشه چهارگوش بر روی خاک بکر با صنعتگران متخصص، سفال‌هایی چرخ‌ساز، اشیاء تدفینی بسیار غنی و ارزشمند و شبکه گسترده بازرگانی در نیمه غربی آسیا است. از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین محوطه‌های کاوش‌شده این فرهنگ می‌توان به محوطه «گنور» (Sarianidi, 1998 & 2002) و گورستان بزرگ آن (Sarianidi, 2007; Ligabeu, 2002) در دلتای رود مرغاب (جنوب ترکمنستان)، محوطه «سپالی» (Sapali Tepa) در شمال آمودریا (Askarov, 1981) (جنوب ازبکستان) و دشلی در جنوب آمودریا (Sarianidi, 1977) (شمال افغانستان) اشاره کرد. به‌جز محوطه‌های خراسان ایران که در ادامه به آن‌ها پرداخته خواهد شد، محوطه‌های دیگری در فلات ایران هستند که آثار این فرهنگ از آن‌ها به‌دست آمده است. این محوطه‌ها را براساس آثاری که از آن‌ها به‌دست آمده می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: (۱) مواد فرهنگی صرفاً از نوع ایرانی، (۲) مواد فرهنگی از نوع ایرانی به‌همراه یک یا چند شیء از فرهنگ خراسان بزرگ، (۳) در موارد نادر، مواد فرهنگی صرفاً از نوع فرهنگ خراسان بزرگ (Hiebert & Lamberg-Karlovsky, 1992). نکته قابل‌توجه آنجاست که محوطه‌های خارج از محدوده خراسان ایران، مانند: «تپه حصار»، «ترنگ‌تپه» و «شهداد» از نوع دوم بوده و آثار فرهنگ محلی خود را در کنار آثار فرهنگ خراسان بزرگ دارند (طهماسبی‌زاوه و ایروانی، ۱۳۹۴؛ Hiebert & Lamberg-Karlovsky, 1992, Curtis, 1988).

فرهنگ خراسان بزرگ، توسط باستان‌شناسان روس به ۱۹۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م. تاریخ‌گذاری می‌شوند (Sarianidi, 1990: 5)؛ ولی بین باستان‌شناسان غربی با همتایان روسی خود در تاریخ‌گذاری اختلاف نظر وجود دارد. باستان‌شناسان غربی به‌طور کلی تاریخ‌گذاری‌های قدیمی‌تر را پیشنهاد می‌کنند. تاریخ‌گذاری آن‌ها بین ۲۳۰۰ تا ۱۷۰۰ ق.م. است (Hiebert, 1994: 174-175; Francfort, 1989: 242; Lyonnet, 1996: 16; Götzell, 1996). البته پژوهش‌های تازه‌تر تاریخ پایان این فرهنگ را تا ۱۵۰۰ ق.م. (فرانکفرت ۱۳۹۲؛ Lunaeu, 2015) و حتی ۱۳۰۰ ق.م. (Cattani & Genito, 2008: 43) جلو می‌آورد. در این تاریخ، این فرهنگ دچار افول و انحطاط می‌شود و ارتباط آن با دوره بعد، یاز ۱، به‌راحتی قابل پیگیری نیست (Kuzmina, 2007).

ساریانیدی که مهم‌ترین محوطه‌های این فرهنگ را کاوش کرد، منشأ این فرهنگ را جایی در خراسان ایران^۴ دانست (Sarianidi, 1981)؛ هرچند او بعدها نظر خود را تغییر داد (Sarianidi, 1998, 2001).

به‌تازگی در خراسان ایران آثاری از این فرهنگ به‌دست آمده است (باصفا و رحمتی، ۱۳۹۰؛ سروش و یوسفی، ۱۳۹۳؛ فرجامی، ۱۳۹۴؛ Lunou, 2018, Biscione & Vahdati, 2012). از آنجا که آثار این فرهنگ در سرزمین باختر، مرو و خراسان ایران شناسایی شده‌اند، در این مقاله به تبعیت از «بیشونه» و «وحدتی» (۲۰۱۹)، این فرهنگ به‌نام «فرهنگ عصرمفرغ خراسان بزرگ»

(The Bronze Age of Greater Khorasan Culture) یا به اختصار «فرهنگ خراسان بزرگ» (The Greater Khorasan Culture) پیشنهاد می‌شود^۵. این مناطق همگی در بازه سرزمینی تعریف می‌شوند که نزدیک به دو هزاره است که در منابع تاریخی به نام «خراسان بزرگ» شناخته می‌شود (دانا، ۱۳۹۶). به این ترتیب مناطقی چون: باختر، مرو و خراسان ایران، در قالب یک مجموعه سرزمینی به نام «خراسان بزرگ» قرار می‌گیرند که انسجام فرهنگی آن مورد اذعان پژوهشگران است (یارشاطر، ۱۳۷۶؛ Vogelsang, 1992). شواهد یکپارچگی فرهنگی در این سرزمین از دوران پیش از هخامنشی نیز مستند شده است (Vogelsang, 1992) تا آنجا که «دیاکونوف» به وجود یک پادشاهی در محدوده شرقی ایران به مرکزیت باختر در دوران پیش از هخامنشی اعتقاد دارد (D'yakonov, 1954).

اهداف و ضرورت پژوهش: هدف نخست این پژوهش، بررسی، مطالعه، جمع‌بندی و طبقه‌بندی آثار کشف شده از فرهنگ عصر مفرغ خراسان ایران است که در دو دهه اخیر منتشر شده‌اند. برآیند این هدف در کنار سایر یافته‌های این فرهنگ در پهنه گسترده غرب آسیا قرار خواهد گرفت تا جهان فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ در چشم‌انداز وسیع‌تر دیده شود. بر این اساس ضروری است که تک‌نگاری‌ها و اندک انتشارات محوطه‌های این منطقه به صورت یک جا و در قالب یک مجموعه گردآوری شده و به این ترتیب نگاهی دوباره به مباحث مربوط به این دوره افکنده شود.

پرسش‌ها و فرضیه‌های پژوهش: پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که با توجه به کاوش‌ها و کشف‌های دو دهه اخیر در خراسان ایران، چه تصویری از این فرهنگ در خراسان ایران نسبت به سایر مناطق دیگر این فرهنگ می‌توان ارائه داد. چنین فرض شده است که آثار به دست آمده از فرهنگ خراسان بزرگ در خراسان ایران با وجود کمبودهایی نسبت به مناطق دیگر، چون: جنوب ترکمنستان و شمال افغانستان، نشان از همگونی و یکپارچگی فرهنگی دارد.

روش پژوهش: در این پژوهش، اساس کار بر پژوهش کتابخانه‌ای استوار است. تمام آنچه در دهه‌های گذشته از کاوش‌ها، گزارش‌ها و خبرنامه‌ها در خصوص آثار فرهنگ خراسان بزرگ در محدوده خراسان ایران به دست آمده گردآوری، بررسی و طبقه‌بندی شده‌اند.

پیشینه پژوهش

آثار شاخص فرهنگ خراسان بزرگ در گستره وسیعی در آسیای میانه از آمودریا تا سند، از البرز تا هندوکش به دست آمده است که نشانگر علاقه وافر مردمان این فرهنگ به بازرگانی و تسلط بر منابع و راه‌های بازرگانی است. آثار این فرهنگ در جنوب از حوضه رود سند از محوطه‌های «می‌هی» (Mehi) (Stein, 1931)، «سیبری» (Santoni, 1984)، «کوئته» (Jarrige & Hassan, 1989) و «مهرگره» (Jarrige, 1985)، در حوضه رود هیرمند و سیستان از «نادعلی» (Besenval & Francfort, 1994)، «خوراب» (Stein, 1937)، در حوزه کرمان از «خنمان» (Curtis, 1988) و «شهاد» (Hakemi & Sajjadi, 1989)؛ در البرز مرکزی از تپه حصار (Schmidt, 1937) و ترنگ‌تپه (Deshayes, 1975) و از مکان‌هایی دورتر چون «مرودشت» فارس (Potts, 2008) و «شوش» (Amiet, 1989) نیز شناسایی شده است. تا پیش از دهه ۱۳۸۰ ه.ش.، آگاهی اندکی از وجود فرهنگ خراسان بزرگ در خراسان ایران وجود داشت. محوطه «کریم‌آباد» نیشابور، محوطه «یوسف‌آباد» شهر فیروزه، «تپه‌یام» فاروج، محوطه «شهرک فیروزه» نیشابور، «تپه‌دامغانی» سبزوار، محوطه «فریزی» (Ferizi) سبزوار، محوطه «چَلَو» سنخواست، «تپه عشق» بجنورد، محوطه «رزه» (Raze) درمیان، محوطه «گوند» (Gavand) فردوس و محوطه «بکندا» (Bekandā) طبس محوطه‌های متعلق به فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ هستند که تاکنون معرفی و منتشر شده است.

فرهنگ خراسان بزرگ در خراسان ایران

در ادامه به معرفی محوطه‌هایی که تاکنون در خراسان ایران شناسایی شده‌اند، پرداخته می‌شود (تصویر ۱).

۱- محوطه کریم‌آباد نیشابور (تصویر ۱: شماره ۷): در آغاز دهه ۱۳۸۰ ه.ش.، «رجبعلی لباف خانیکی» مقاله‌ای را منتشر و به بررسی آثاری پرداخت که در سال ۱۳۶۹ ه.ش. به طور اتفاقی در جریان حفر چاهی در یک کارگاه صنعتی در محدوده کریم‌آباد، حاشیه غربی شهر نیشابور، کشف شده بودند. این آثار شامل چند ظرف سفالی، چند قطعه سنگ تراشیده به شکل مخروط، استوانه، گره و یک پیکرک از سنگ صابون بود که بدون هیچ تردیدی جزو آثار فرهنگ خراسان بزرگ بودند (لباف خانیکی، ۱۳۸۱). ولی نکته مهم درباره این کشف، نامشخص بودن بافت باستان‌شناختی آن‌ها بود (همان: ۴۴). این محوطه هیچ ارتفاعی نداشته و به این ترتیب در حالت عادی قابل تشخیص نیست. بدون تردید در صورتی که در این کارگاه فعالیت برای حفر چاه صورت نمی‌گرفت، این اشیاء و به دنبال آن این محوطه نیز کشف نمی‌شد. این محوطه در مسیر رودخانه فاروب رومان واقع شده و به نظر می‌رسد مسبب مدفون شدن آن زیر نهشته‌های رسوبی همین رودخانه بوده است. کشف آثار محوطه کریم‌آباد نیشابور، فتح بابی در شناسایی محوطه‌های مربوط به تمدن خراسان بزرگ بود؛ چراکه پس از آن و در ادامه دهه ۱۳۹۰ ه.ش. محوطه‌های دیگری متعلق به این فرهنگ در خراسان ایران کشف و کاوش شدند.

۲- تپه یوسف‌آباد شهر فیروزه (نیشابور P)، (تصویر ۱: شماره ۸): این تپه در سال ۱۹۳۷ م. توسط هیأت دانشگاه پنسیلوانیای آمریکا و در جریان کاوش شهر دوره اسلامی نیشابور کاوش شد. چند گمانه در این تپه ایجاد شد که توالی پیش‌اتاریخی از مس‌وسنگ تا عصر آهن را نشان می‌دهد. حضور لایه‌های عصر مفرغ خراسان بزرگ در این محوطه، مستندنگاری شده است (Hiebert & Dyson, 2002; Lunou, 2018).

۳- تپه یام فاروج (تصویر ۱: شماره ۳): این تپه که ظاهراً بزرگ‌ترین تپه پیش‌اتاریخی دشت میان‌کوهی مشهد-شیروان است، در دهه ۱۹۷۰ م. طی بررسی دره بالایی اترک توسط دانشگاه تورین گمانه‌زنی شد، ولی نتایج آن هیچ‌گاه منتشر نگردید. با وجود این، وجود لایه‌های عصر مفرغ خراسان بزرگ در این محوطه قطعی است (Venco Ricciardi, 1980: 57-58).

۴- شهرک فیروزه نیشابور (تصویر ۱: شماره ۷): محوطه دیگری که در خراسان کاوش شده، محوطه شهرک فیروزه است. این محوطه در بافت مسکونی شهرک جدیدالتأسیس فیروزه در حاشیه شمال غرب شهر نیشابور قرار گرفته است که بر اثر رسوب‌گذاری رودخانه فاروب رومان مدفون شده و به طور اتفاقی در حال ساخت‌وساز و گودبرداری ساختمان‌های مسکونی مسکن مهر شناسایی شد. این محوطه گمانه‌زنی شده و مشخص گردید که تک دوره و متعلق به فرهنگ خراسان بزرگ است (باصفا و نامی، ۱۳۹۱: ۸۵). نهشته‌های باستانی زیر ۱/۵ تا ۲/۵ متر نهشته‌های رسوبی قرار دارند؛ هرچند در گزارش‌های منتشرشده از کاوش‌های این محوطه هیچ اشاره‌ای به گستردگی آن نشده، با وجود این به نظر می‌رسد این محوطه دارای سه بخش استقرار، کارگاهی و گورستان است که به طور هم‌زمان مورد استفاده نبودند (باصفا و رحمتی، ۱۳۹۰). متأسفانه در این گزارش‌ها هیچ اشاره‌ای به فاصله تقریبی هر بخش این محوطه نشده است. در بخش استقرار، کف، اجاق‌های پخت و پز و خمره‌های ذخیره‌غلات شناسایی شد. ظاهراً گورستان در مرحله‌ای شکل گرفته که محوطه، کاربری مسکونی نداشته است (همان: ۶۲۰). در این محوطه، قطعات تزئینی از سنگ‌های قیمتی و نیمه‌قیمتی چون عقیق و سنگ صابون به صورت ناتمام و پایان‌یافته به همراه ضایعات فراوان فیروزه و قطعات اندک لاجورد کشف شد که نشانگر نقش محوطه شهرک فیروزه در تولید کالا و صادرات آن است (همان: ۶۲۱).

۵- تپه دامغانی سبزوار (تصویر ۱: شماره ۹): این محوطه حلقه اتصال محوطه‌های نیشابور با تپه حصار دامغان است. کاوش فصل نخست در این تپه توسط «علی اکبر وحدتی» و «آتری-پل فرانکفورت» انجام شد که در آن آثاری برجاً از نمازگاه ۳ و ۴ معادل مس و سنگ جدید و مفرغ قدیم شناسایی شد. البته در بررسی سطحی محوطه، شواهدی از سفال‌های عصرمفرغ جدید به دست آمد (Francfort et al., 2014). دور جدید کاوش‌ها توسط «عمران گاراژیان» آغاز شد. در فصل دوم آثار گوناگونی از دوره مس و سنگ جدید تا مفرغ جدید شناسایی گردید (گاراژیان، ۱۳۹۳). در گزارش مختصر منتشرشده هیچ اشاره‌ای به گستره، محدوده و حجم اشیاء مرتبط با عصرمفرغ خراسان بزرگ نشده است.

۶- محوطه فریزی سبزوار (تصویر ۱: شماره ۹): این محوطه در ۵ کیلومتری شمال غرب سبزوار و در حاشیه جاده سبزوار-اسفراین قرار دارد. این محوطه بررسی سطحی شده است؛ بر این اساس محوطه فریزی محوطه‌ای دو دوره‌ای و متعلق به مس و سنگ جدید و فرهنگ عصرمفرغ خراسان بزرگ است. از بررسی‌های سطحی این محوطه فقط سفال‌های شاخص به دست آمده است (صبوری و همکاران، ۱۳۹۳).

۷- محوطه چلو سنخواست (تصویر ۱: شماره ۵): یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین استقرارگاه‌های پیش‌ازتاریخ در شمال شرق ایران، محوطه چلو در شهرستان جاجرم خراسان شمالی، با حدود ۴۰ هکتار گستردگی است. این محوطه در فاصله ۳ کیلومتری شرق شهر سنخواست قرار گرفته است. این منطقه به علت قرارگیری در کنار مسیل به چاله آب (در گویش محلی «چل‌او») مشهور است (دانا و هژبری، ۱۳۹۳). با توجه به موقعیت محوطه از نظر راهبردی و واقع شدن آن بر سر یک شاه‌راه مهم که محوطه‌های شرق، همچون محوطه‌های پیش‌ازتاریخی نیشابور را به غرب (دشت شاهرود و دامغان) متصل می‌ساخته، باید نقش مهمی در نظارت شریان‌های بازرگانی ایفا کرده باشد. کاوش‌های باستان‌شناختی در محوطه چلو از سال ۲۰۱۱/۱۳۹۰ م. در قالب همکاری مشترک اداره کل میراث فرهنگی خراسان شمالی و هیأت ایتالیایی به سرپرستی مشترک علی اکبر وحدتی و «رافائل بیثونه» طی ۵ فصل انجام شد. کاوش در محوطه چلو باعث شناسایی دو بخش استقرار و گورستان شده است (Biscione & Vahdati, 2011). طبق این کاوش‌ها هسته نخست محوطه در شرقی‌ترین بخش محوطه بوده که در طول زمان به سمت غرب رفته است؛ به این ترتیب، چلو یک محوطه با لایه‌نگاری افقی است (Ibid: 237). آثار فراوانی از عصرمفرغ جدید از این محوطه به خصوص گورهای آن به دست آمده است. براساس سفال‌های سطحی، این محوطه دارای آثاری از دوره نوسنگی، مس و سنگ، مفرغ و آهن است. نکته قابل توجه آن که در کاوش‌های این محوطه به آثار دوره نوسنگی هیچ اشاره‌ای نشده است؛ درحالی‌که تعداد قابل توجهی از سفال‌های معروف به «سفال خشن» (Coarse Ware) در بررسی سطحی محوطه به دست آمده است که می‌تواند به اواخر دوره نوسنگی یا اوایل مس و سنگ تاریخ‌گذاری شود (Dana & Hozhabri, 2018).

۸- تپه عشق بجنورد (تصویر ۱: شماره ۴): این محوطه در میان تپه‌ماهورهای کوهپایه‌ای در منتهی‌الیه شرقی دشت میان‌کوهی بجنورد قرار دارد. این محوطه در جریان ساخت یک بنا و به‌نگام خاکبرداری کشف شد. آثار کشف‌شده، یک گور شامل تدفین به همراه ساختاری سنگی متعلق به عصرمفرغ خراسان بزرگ است (Vahdati, 2014).

۹- محوطه رزه درمیان (تصویر ۱: شماره ۱۵): این محوطه نخستین محوطه در جنوب خراسان است که آثاری از فرهنگ عصرمفرغ خراسان بزرگ در آن شناسایی شده است. محوطه رزه در ۴۰۰ متری شرق روستای رزه از توابع شهرستان درمیان در شرق استان خراسان جنوبی و نزدیک به مرز امروزی ایران با افغانستان قرار دارد. این محوطه به‌طور اتفاقی و در حین شخم‌زنی در زمین کشاورزی کشف شده است. این محوطه در سال ۱۳۹۱ ه.ش. به‌منظور تعیین عرصه و پیشنهاد

حریم به سرپرستی «محمد رضا سروش» گمانه زنی شد. به نظر می‌رسد این محوطه یک گورستان است؛ چراکه به جز دو گور، شواهدی از نهشته‌های استقراری در گمانه‌زنی آنجا به دست نیامده است (سروش و یوسفی، ۱۳۹۳).

۱۰- محوطه گوند فردوس (تصویر ۱: شماره ۱۳): محوطه گوند باغستان در فاصله ۲۰ کیلومتری شمال فردوس و یک کیلومتری غرب روستای باغستان بالا واقع است. در سالیان گذشته در محدوده گوند به منظور کشاورزی، خاک زمین برداشته، بارگیری و به بیرون از محدوده منتقل و خاک جدید جایگزین آن شده است. بنا به گفته ساکنان محلی، این خاکبرداری‌ها و خاکریزی‌ها گاه تا حدود پنج متر از ارتفاع بخش‌هایی از محوطه کاسته است. در خلال این خاکبرداری‌ها اشیاء باستانی به دست آمده که باعث جلب سودجویان و قاچاقچیان عتیقه شد. این افراد نیز سهم مهمی در تخریب بیشتر محوطه داشته‌اند. به منظور مقابله با این فعالیت‌های تخریبی و کاوش‌های غیرمجاز در سال ۱۳۹۴ ه.ش. برنامه تعیین عرصه و پیشنهاد حریم به سرپرستی «محمد فرجامی» انجام شد. هیچ‌گونه لایه و گور مرتبط به فرهنگ خراسان بزرگ در محدوده منطقه گوند به دست نیامد. در بخش‌های شمالی و مرکزی محوطه سفال‌های مربوط به فرهنگ خراسان بزرگ و در بخش شرقی سفال‌های دوره اسلامی میزان پراکنش بسیار بالایی داشتند. به این ترتیب، به نظر می‌رسد این محوطه با تخریب‌های انجام شده کاملاً از بین رفته است (فرجامی، ۱۳۹۴).

۱۱- محوطه بکندا (تصویر ۱: شماره ۱۴): این محوطه در نزدیکی روستای پیرحاجات در ۱۰۰ کیلومتری شمال غربی شهر طبس قرار دارد. از نظر جغرافیایی روستای پیرحاجات در حاشیه دشت کویر واقع شده است و به همین دلیل این محوطه را می‌توان به عنوان مکانی بر سر راه شهداد و یا محوطه دیگری در غرب (که هنوز شناسایی نشده) فرض کرد. این محوطه به دلیل خاکبرداری گسترده، بسیار آسیب دیده و تخریب شده است. به گفته ساکنان، این محوطه یک گورستانی غنی است؛ چراکه به هنگام خاکبرداری، در کنار ظروف و اشیاء، استخوان انسانی به دست می‌آمد. از محوطه بکندا سفال‌های شاخص و گونه‌نمای فرهنگ خراسان بزرگ به دست آمده است (فرجامی، ۱۳۹۴، عنانی، ۱۳۹۸). در سال ۱۳۹۷ ه.ش. برنامه تعیین عرصه و پیشنهاد حریم به سرپرستی بهرام عنانی انجام شد. هیچ‌گونه لایه و گور مرتبط به فرهنگ خراسان بزرگ در محدوده گمانه‌زنی به دست نیامد (عنانی، ۱۳۹۸).

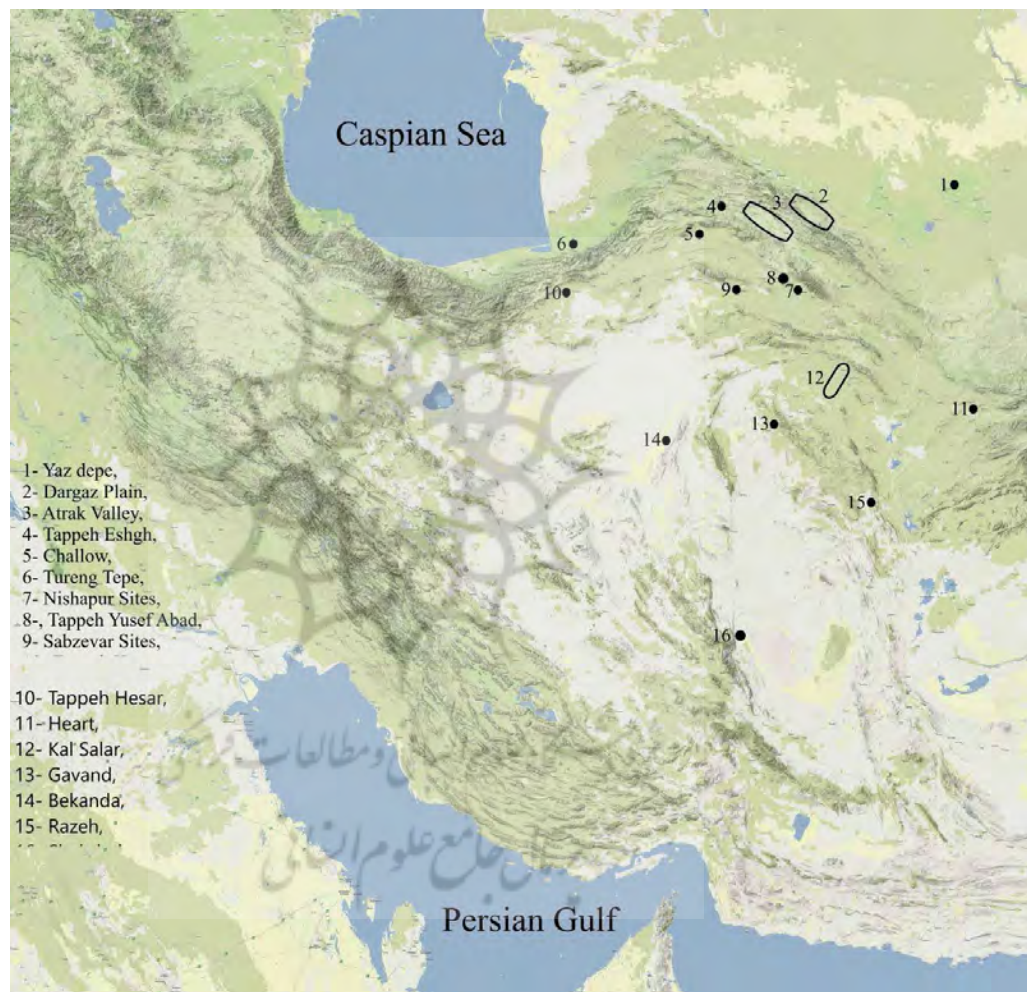
۱۲- حوضه اترک (تصویر ۱: شماره ۳): رود اترک که از کوه‌های کوپت داغ سرچشمه گرفته و به دریای مازندران می‌ریزد، به سه زیرحوضه اترک بالایی (سرچشمه اترک)، اترک میانی و اترک پایینی (محدوده پست دشت گرگان) تقسیم می‌شود. حوضه این رود توسط هیأت‌های باستان‌شناسی گوناگون در دو زیرحوضه اترک بالایی و میانی بررسی شده است (Venco Ricciardi, 1980؛ زارع، ۱۳۹۰، عطایی، ۱۳۸۸؛ رجبی، ۱۳۹۲؛ میرزایی، ۱۳۸۷). براساس پژوهش جدید بر روی آثار حاصل از این بررسی‌ها ۳۸ محوطه عصر مفرغی شناسایی شده که از آن میان ۱۵ محوطه دارای آثار فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ هستند^۲ (جوادی و همکاران، در حال انتشار). در این حوضه، تپه‌یام در حوضه بالایی اترک و تپه عشق در حوضه میانی اترک قرار دارند که پیش‌تر به آن‌ها پرداخته شد.

۱۳- دشت درگز (تصویر ۱: شماره ۲): این دشت که در شمال کوه‌های کوپت داغ قرار گرفته، نخستین بار توسط «فیلیپ کوهل» و «دنیس هسکل» بررسی شد (Kohl & Heskell, 1980). محوطه‌های فراوانی در این دشت کوچک از دوران پیش از تاریخی و تاریخی شناسایی شده که ۱۵ محوطه دارای آثاری از فرهنگ خراسان بزرگ هستند^۳ (یوسفی زشک و باقی‌زاده، ۱۳۹۱).

۱۳- حوضه کال شور اسفراین (تصویر ۱): در بررسی‌های این محدوده، دو محوطه دارای آثار فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ شناسایی شده است^۴ (Vahdati, 2015). یکی از این دو محوطه با نام «جیران تپه» در سال ۱۳۹۱ ه.ش. توسط علی‌اکبر وحدتی کاوش و آثار معماری و تدفین از

عصر آهن قدیم (یا ز ۱) شناسایی شد؛ ولی در بررسی سطحی، آثاری از دوره قدیمی‌تر به دست آمد. به نظر می‌رسد این محوطه در دوره فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ شکل گرفته و در عصر آهن قدیم بنایی دژمانند در آن ساخته شده است (Vahdati, 2016).

۱۴- حوضه کال سالار (تصویر ۱: شماره ۱۲): کال سالار از کوه‌های سبزآباد در شمال تربت حیدریه و زاوه، سرچشمه گرفته و در نهایت با پیوستن به رود شصت دره، کال شور تربت حیدریه را تشکیل داده و به کویر نمک بجستان می‌ریزد. در بررسی انجام شده در محدوده شهرستان رشتخوار در این حوضه، ۹ محوطه عصر مفرغی شناسایی شده که ۶ محوطه دارای آثاری از فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ هستند (Rezaei et al., 2018).



تصویر ۱. محل محوطه‌ها و منطقه‌های مورد اشاره در مقاله (نگارنده ۱۳۹۸).

بحث و تحلیل

به جز محوطه‌های خراسان ایران، محوطه‌های دیگری در فلات ایران هستند که آثار این تمدن از آن‌ها به دست آمده است. این محوطه‌ها را براساس آثاری که از آن‌ها به دست آمده می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: (۱) مواد فرهنگی صرفاً از نوع ایرانی، (۲) مواد فرهنگی از نوع ایرانی به همراه یک یا چند شیء از فرهنگ خراسان بزرگ، (۳) در موارد نادر، مواد فرهنگی صرفاً از نوع فرهنگ خراسان بزرگ (Hiebert & Lamberg-Karlovsky, 1992). نکته قابل توجه آنجاست که محوطه‌های خارج از محدوده خراسان ایران، مانند تپه حصار، ترنگ تپه و شهداد، از نوع دوم بوده و آثار فرهنگ

محلی خود را در کنار آثار فرهنگ خراسان بزرگ دارند (طهماسبی زاوه و ایروانی، ۱۳۹۴؛ Hiebert & Lamberg-Karlovsky, 1992; Curtis, 1988). برای رسیدن به تصویری کلی از آنچه محوطه‌های فرهنگ خراسان بزرگ با کاوش‌های اخیر در خراسان ایران پیش‌رو می‌نهد، در ادامه به دسته‌بندی یافته‌های حاصل از کاوش و بررسی محوطه‌های یادشده براساس پژوهش‌های انتشاریافته پرداخته می‌شود تا دریابیم آثار این فرهنگ در خراسان ایران در کدام گروه قرار می‌گیرد.

معماری

بقایای معماری اندکی در محوطه‌های خراسان ایران به دست آمده است. بقایای معماری در قالب کاربرد کارگاهی در محوطه شهرک فیروزه مستندنگاری شده است که شامل اجاق‌ها و یک کوره در فضای باز است (باصفا و رحمتی، ۱۳۹۰). در محوطه چلو نیز بقایای خمره‌های بزرگ ذخیره‌سازی به عنوان فضاهای انباری بدون بقایای معماری مسکونی مرتبط با آن‌ها و یا با گورستان محوطه به دست آمده است (وحدتی و بیثونه، ۱۳۹۴)؛ البته بقایای کف در ارتباط با این خمره‌ها شناسایی شده، ولی کاوشگران تأکید می‌کنند که این خمره‌ها در فضای باز قرار داشته‌اند (وحدتی و همکاران، ۱۳۹۷: ۹). از بقایای معماری تپه دامغانی مدارک روشنی منتشر نشده است (گاراژیان، ۱۳۹۳؛ Francfort et al., 2014). در تپه فریزی نیز نهشته‌های باستان‌شناختی وجود دارد، ولی به دلیل کاوش نشدن این محوطه، ماهیت این نهشته‌ها و بقایای معماری مشخص نیست. بقایای معماری معرفی شده از خراسان ایران با نمونه‌های مرو و باختر متفاوت است. در مرو و باختر بقایای معماری به صورت از پیش طراحی شده و با نقشه چهارگوش و دارای برج وجود دارد (Parpola, 2002; Sarianidi, 2002)، ولی در خراسان ایران چنین نمونه‌هایی تاکنون کشف نشده است. با وجود این، با اطلاعات موجود هنوز به درستی نمی‌توان تصویری روشن از ویژگی‌های معماری فرهنگ خراسان بزرگ در خراسان ایران ارائه نمود.

تدفین

گورستان گنور در مرو، بزرگ‌ترین و معروف‌ترین گورستان فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ است که تاکنون کاوش شده و اشیاء ارزشمند کم‌نظیر آن به عنوان مرجعی برای باستان‌شناسان این دوران محسوب می‌شود. در این گورستان، گورها در عمقی بین ۳۵ تا ۱۵۰ سانتی متر از سطح قرار دارند، ولی بیشتر آن‌ها معمولاً در عمق حدود ۶۰ سانتی متری از سطح واقع شده‌اند (Sarianidi, 2007: Table. X). گورهای گورستان گنور از گور خالی از یک جسد تا چند جسد را شامل می‌شود. گورهای خالی دو دسته هستند؛ گورهای خالی و گورهای یادمانی (Cenotaph). گورهای خالی، گورهایی هستند که تصور می‌شود برای تدفین‌های آتی آماده شده‌اند، بنابراین کاملاً خالی بوده و تدفین در آن‌ها صورت نگرفته است؛ اما گورهای یادمانی با وجود نداشتن تدفین دارای گوراوند هستند (Sarianidi, 2007: 51).

سنت تدفین در محوطه‌های خراسان ایران شباهت غیرقابل انکاری با نمونه‌های گنور دارد. همه گورها حتی گورهای یادمانی دارای گوراوند هستند. جسد به پهلو جمع شده و هم‌چنین تدفین حیوان به همراه انسان یا تدفین حیوان به تنهایی وجود دارد که همه این‌ها از ویژگی‌های اصلی این تمدن است که در محوطه‌های شهرک فیروزه، محوطه رزه، محوطه چلو و تپه عشق، معرفی شده است.

در محوطه شهرک فیروزه دو نوع تدفین خمره‌ای و چاله‌ای وجود دارد که کاوشگر معتقد است تدفین نوع خمره‌ای از خراسان ایران به مرو رفته و دلیل آن را تأکید ساریانیدی (Sarianidi, 1990: 160)، کاوشگر گورستان گنور بر وارداتی بودن سنت تدفین خمره‌ای در واحه دارد (باصفا،

۱۳۹۳: ۲۶۱). در این محوطه، گور یادمانی و هم‌چنین سنت برافروختن آتش در چاله‌گور (ظاهراً پیش از جسدگذاری) شناسایی شده است (همان: ۲۵۹-۲۶۰). به دلیل فعالیت فرآیندهای پس از نهشته شدن، گورها بسیار آسیب دیده و امکان بررسی عمق گورها از سطح زمان خود امکان‌پذیر نیست. در محوطه چلو فقط تدفین انفرادی شناسایی شده و اثری از تدفین دو یا چند انسان وجود ندارد. با وجود این، گورهایی با تدفین یک حیوان (بز) به تنهایی و هم‌چنین تدفین انسان و حیوان (بز و اسب‌سان) در بخش گورستان این محوطه کشف شده است (وحدتی، ۱۳۹۳؛ وحدتی و پیشونه، ۱۳۹۴). همه اجساد انسانی بر پهلوی راست به صورت خمیده (چمباتمه‌ای) قرار دارند. در چلو گور یادمانی نیز به دست آمده است (Biscione & Vahdati, 2011). به دلیل کشاورزی و فرسایش، بسیاری از گورها نزدیک به سطح بوده و در مواردی بخش‌هایی از اسکلت و گوراوندها بر سطح محوطه قابل مشاهده است. در تپه عشق، یک تدفین به دست آمده که در آن جسد به پهلوی راست به صورت خمیده (چمباتمه) به همراه گوراوند قرار دارد. در پایین جسد بقایای تدفین سگ وجود دارد که مشابه نمونه‌هایی در گورستان گنور است (Vahdati, 2014). در محوطه رزه، دو گور به همراه گوراوند به دست آمده که عمقی نزدیک به سطح قرار داشته، ولی به دلیل نوع خاک بقایای اسکلت پوسیده شده، به طوری که قابل تشخیص نیست (تصویر ۲).



تصویر ۲. نمونه‌ای از گورهای محوطه رزه (عکس از: محمدرضا سروش، ۱۳۹۳).

سفال

سنت سفالی فرهنگ خراسان بزرگ، شامل سفال‌های نخودی ظریف و متوسط غیرمنقوش با ظروف مخروطی‌شکل، بشقاب‌های پایه‌دار و ظروف بزرگ ذخیره‌سازی با پایه شاخص مقعر قالبی است. سفال‌های به دست آمده از گورستان گنورتپه نشان می‌دهد سفال‌های چرخ‌ساز حدود ۹۸٪ و سفال قالبی ۲٪ است (Sarianidi, 2007: 53). «اودمراڈف» این سفال‌ها را به ۲۴ گروه تقسیم کرده که معیاری برای تمام پژوهشگران درباره سفال فرهنگ خراسان بزرگ به شمار می‌آید (Udemuradov, 2002).

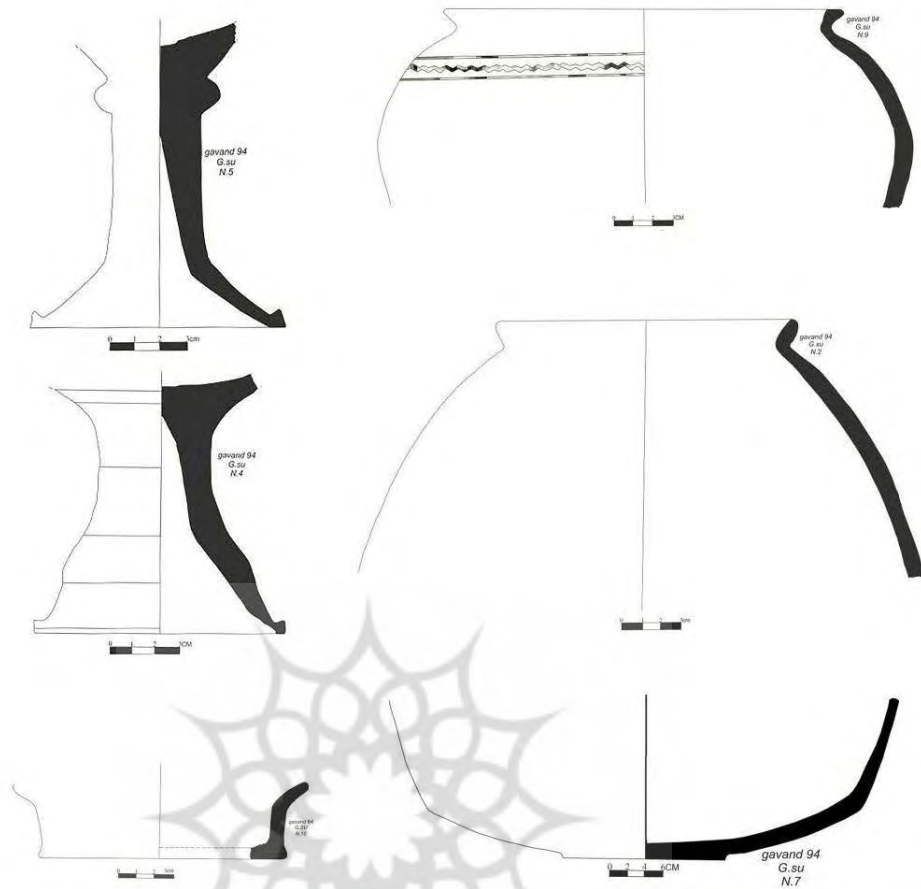
در محوطه شهرک فیروزه، گونه‌های ۱ (باصفا، ۱۳۹۳: طرح ۱)، ۲ (همان: طرح ۲، ۹)، ۳ (همان: طرح ۴)، ۴ (همان: طرح ۲، ۷)، ۹ (همان: طرح ۲، ۸)، ۱۴ (همان: طرح ۳، ۱۲) و ۲۲ (همان: طرح ۳، ۱۱) وجود دارد. این سفال‌ها همگی چرخ‌ساز بوده و خمیره‌ای در طیفی از قرمز تا نخودی دارند (باصفا و رحمتی، ۱۳۹۰: ۶۲۰). در تپه‌دامغانی، سفال‌هایی مرتبط با این دوره هنوز منتشر نشده است. در محوطه فریزی سفال‌ها همگی چرخ‌ساز بوده و خمیره آن‌ها در طیف قرمز تا نخودی و گاه خاکستری است (صبوری و همکاران، ۱۳۹۳: ۹۵). در این محوطه، گونه‌های ۲، ۳، ۴، ۹، ۱۱ و ۲۳ شناسایی شده است (همان: جدول ۱). در محوطه چلو، بیشترین حجم داده‌های سفالی را سفال نخودی ساده و شاخص فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ تشکیل می‌دهد که شامل کاسه‌های مخروطی، جام با پایه شیپوری، قوری‌ها و کاسه‌های لبه‌ناودانی است (وحدتی، ۱۳۹۳: Vahdati et al., 2019). به‌طور کلی ریخت سفال‌های محوطه چلو مشابه ریخت‌های تعریف‌شده اودمراؤف است، با این تفاوت که ریخت‌های محلی نیز در چلو مشاهده می‌شود (وحدتی و بیشونه، ۱۳۹۵). در تپه عشق، به نظر می‌رسد برخی ویژگی‌های محلی در سفال‌های به‌دست‌آمده قابل مشاهده است. در این سفال‌ها گونه ۱ (Vahdati, 2014: Fig. 8) و ۲۴ (Ibid: Fig. 7) وجود دارد. این سفال‌ها همگی چرخ‌ساز بوده (یک نمونه چرخ‌ساز بوده، ولی کف مقعر آن به شیوه قالبی ساخته شده است) و خمیره‌ای به رنگ نخودی و قرمز داشته و بیشترشان پوشش گلی بر بدنه دارند. چند نمونه منقوش نیز با نقوش هندسی در میان سفال‌ها به‌دست آمده است. بیشتر سفال‌ها چرخ‌ساز و تعداد اندکی دست‌ساز هستند (سروش و یوسفی، ۱۳۹۳: ۲۷۲). گونه‌های ۱، ۴، ۵، ۱۱، ۲۰ و ۲۴ در این محوطه وجود دارد (همان: تصویر ۳؛ فرجامی، ۱۳۹۴: ۱۶)، (تصویر ۳). در گوند، ظروف سفالی گونه‌های ۱، ۴ و ۱۹ به‌دست آمده است. خمیره غالب این سفال قرمز یا صورتی است که بیشتر آن‌ها پوشش نخودی داشته و در مواردی نیز آثار صیقل بر سطح سفال‌ها به چشم می‌خورد. همه سفال‌ها چرخ‌سازند (فرجامی، ۱۳۹۴)، (تصویر ۴). در محوطه بکندا و از قطعه سفال‌های اندک منتشر شده، گونه‌های ۲ و ۴ قابل شناسایی است (فرجامی، ۱۳۹۴: ۱۷)، (تصویر ۵).



تصویر ۳. اشیاء به‌دست‌آمده از محوطه رزه (عکس از: محمدرضا سروش، ۱۳۹۳).

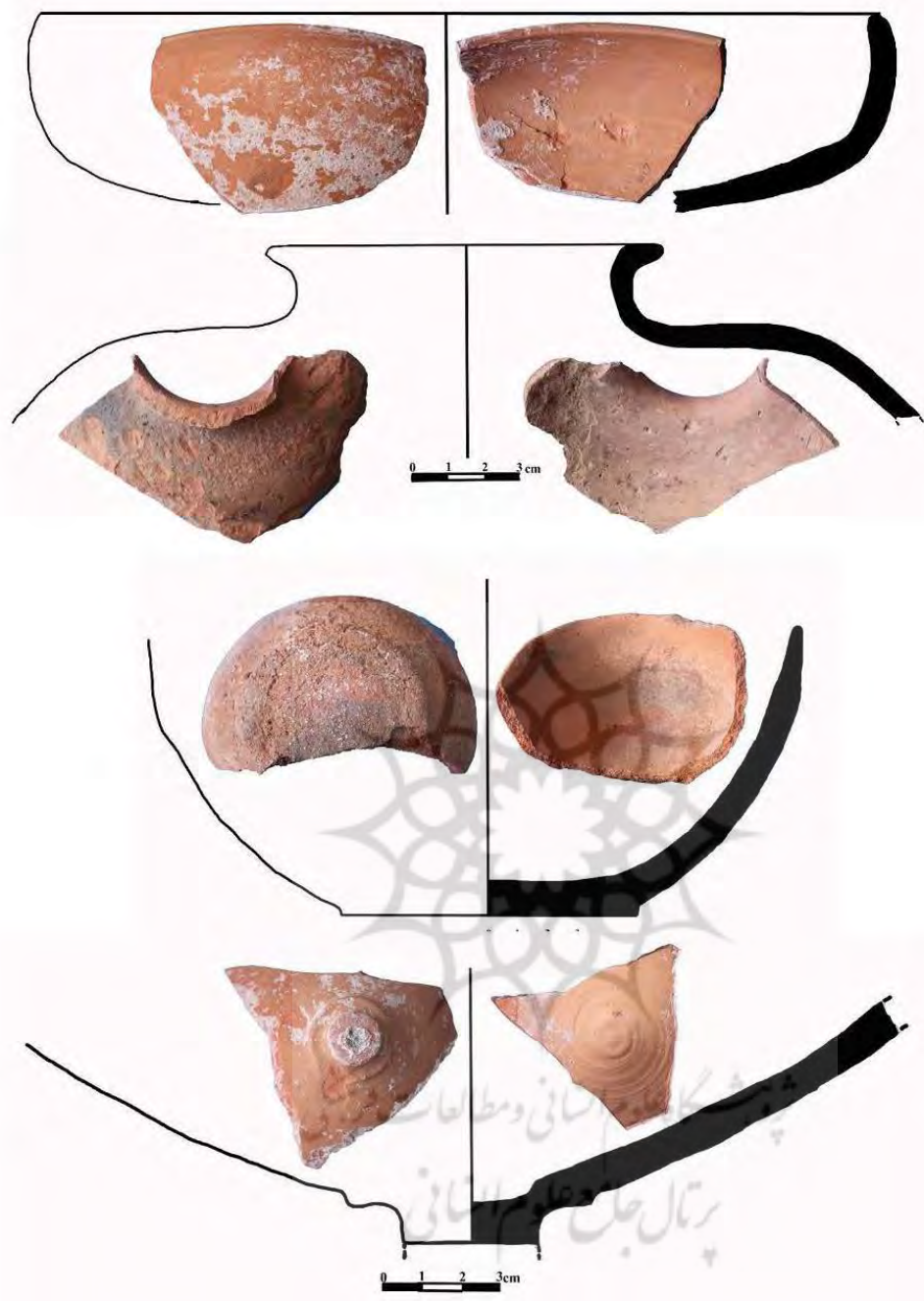
پیکرک

الف) پیکرک انسانی: پیکرک‌های انسانی فرهنگ خراسان بزرگ، نخست در باختر و مرو شناسایی شدند. غالب این پیکرک‌ها، دارای ویژگی‌های مشترکی هستند. این پیکرک‌ها همگی به حالت نشسته بوده، در اغلب آن‌ها دست‌ها به روی سینه جمع شده یا بر روی زانو قرار دارد. بدن پیکرک به صورت یکپارچه از سنگ صابون بوده و همواره سر (شامل سر و گردن) و گاه دست‌ها (از آرنج



تصویر ۴. برخی از یافته‌های محوطه گوند (عکس و طرح از: محمد فرجامی، ۱۳۹۴).

تا انگشتان) از جنس دیگر، معمولاً سنگ آهک یا مرمر، به صورت جداگانه به بدنه اصلی متصل می‌شود. سر پیکرک، کلاه‌گیس یا نوعی دستار دارد که جنس آن با جنس بدنه اصلی پیکرک (سنگ صابون) یکسان است. لباسی که بر تن پیکرک‌ها است دارای طرح‌های هندسی منظم است. طرحی که بدن این پیکرک‌ها را پُر کرده، خطوطی هستند که معمولاً لوزی‌هایی را تشکیل داده که داخل



تصویر ۵. نمونه‌ای از سفال‌های محوطه بکندا (طرح از: محمد فرجامی، ۱۳۹۴).

این لوزی‌ها با خطوط راست دیگری پُر شده است. این حالت کلی، نمایانگر نوعی لباس است که مشابه آن در دوره اوروک در میان رودان به «کاوناکس» (Kaunakes) معروف است (Sarianidi, 2008).

در ایران، تاکنون دو نمونه از این پیکرک‌ها به دست آمده است؛ کریم‌آباد نیشابور و گوند فردوس. هر دو پیکرک از لحاظ جنس، شکل، فرم و تزئینات لباس شباهت فراوانی به سایر پیکرک‌های مشابه و هم‌دوره خود دارد (تصویر ۶).

ب) پیکرک حیوانی: فقط یک پیکرک حیوانی منتشر شده از خراسان ایران و از محوطه رزه به دست آمده است. این پیکرک به شکل یک گربه‌سان بزرگ از سنگ صابون است که یک سوی



تصویر ۶. پیکرک‌های ترکیبی، A: مرغاب، B: باختر، C: محوطه کریم‌آباد نیشابور، D: محوطه گوند (نگارنده، ۱۳۹۴).

آن نیم‌برجسته و سطح دیگر کاملاً تخت است. روی سطح آن فرورفتگی‌های برگ‌شکلی وجود دارد که درون آن با سنگ‌های کوچک مرصع‌کاری شده است. بیشتر این سنگ‌های کوچک رنگی از محل خود افتاده و مفقود است، فقط دو قطعه سنگ آبی-سبز باقی مانده است. صورت این حیوان بیشتر شبیه سگ‌سانان است، ولی دم بلند و منگوله‌مانند انتهای آن نشان می‌دهد گربه‌سانی است که با توجه به تأکید هنرمند آن بر خطوط بدن، باید ببر یا پلنگ باشد. نمونه مشابه زرین و سیمین این پیکرک از مکانی نامشخص احتمالاً از باختر به دست آمده و پیش از این معرفی شده است (Pittman, 1984; Salvatori, 1989: Fig. 45). این نمونه پیکرک‌های مرصع‌کاری شده با سنگ‌های قیمتی و نیمه‌قیمتی، تاکنون از بافت باستان‌شناختی به دست نیامده‌اند. نمونه رزه نیز به این محوطه منتسب بوده و از بافت باستان‌شناختی به دست نیامده است (تصویر ۷).



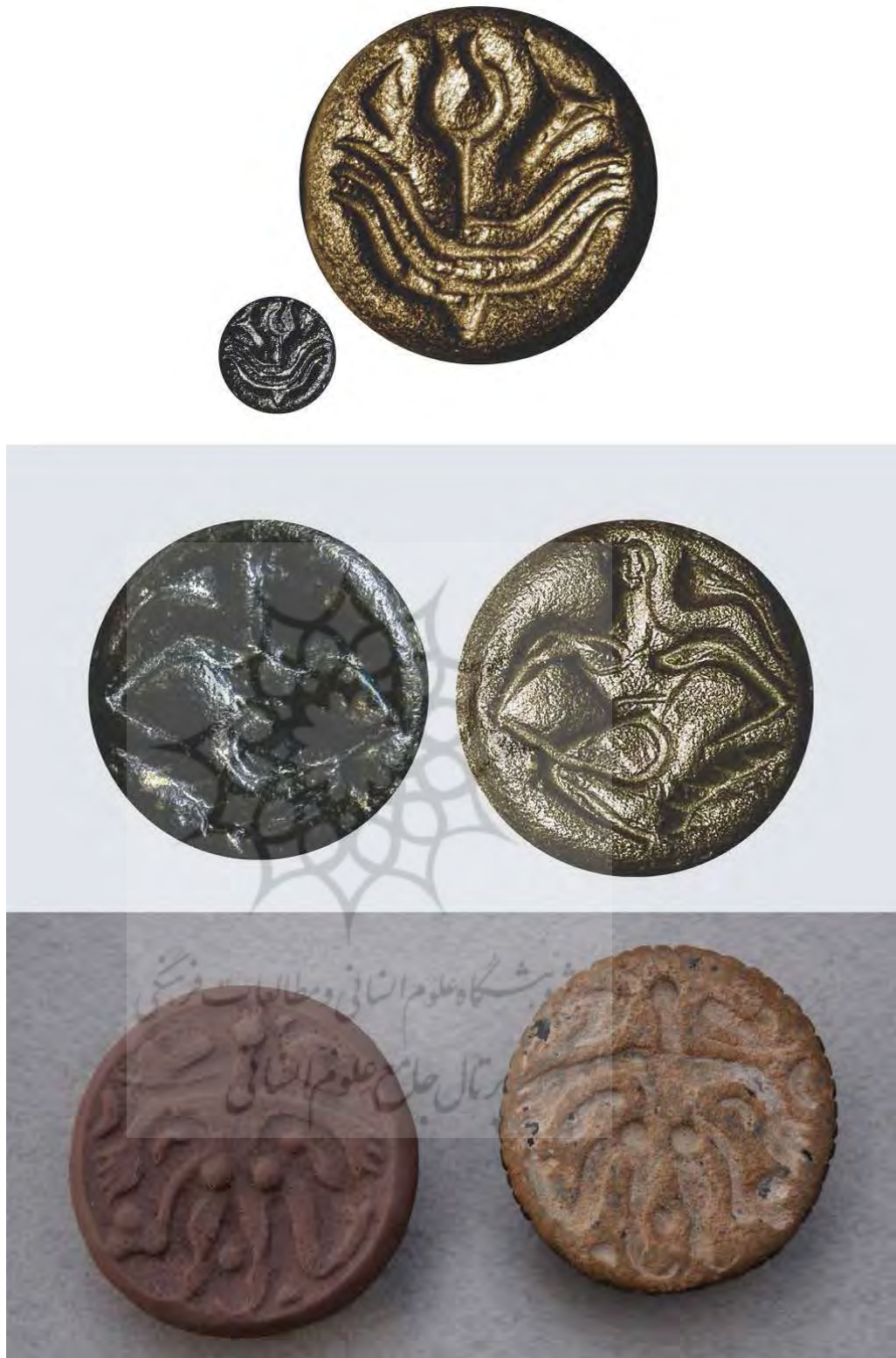
تصویر ۷. پیکرک حیوانی مفرغی، بالا: منسوب به باختر، پایین: منسوب به محوطه رزه (نگارنده، ۱۳۹۳).

مهر

از مرو و باختر تعداد فراوانی مهر و تعویذ به دست آمده که از جنس سنگ و مفرغ هستند. نقوش این مهرها هندسی، انسانی، حیوانی و اساطیری به صورت ترکیبی از حیوان با انسان است (Sarianidi, 1998). «آمیة» در پژوهشی مفصل، شمایل نگاری مهرهای فرهنگ خراسان بزرگ را بررسی کرده و مضامین آن را جزو جهان ایلام می‌داند (Amiet, 1986). تاکنون سه مهر از محوطه‌های خراسان بزرگ به دست آمده است. مهر نخست از تپه دامغانی شناسایی شد. این مهر سنگی که نقش اساطیری ترکیبی موجودی دم‌دار را نشان می‌دهد که دو پرنده در حال پرواز در دو طرف سر او نقش شده‌اند (گاراژیان، ۱۳۹۳: تصویر ۵). این مهر از بررسی سطحی این محوطه به دست آمده است (گفت‌وگوی شخصی با: عمران گاراژیان). دو مهر دیگر از محوطه چلو به دست آمده است. مهر نخست، از سنگ صابون بوده و تصویر اساطیری انسان با سر عقاب را نشان می‌دهد (وحدتی و بیشونه، ۱۳۹۴) و مهر دوم، از سنگ مرمر و نقش هندسی است (وحدتی و همکاران، ۱۳۹۷). هر سه مهر با شیوه متی‌ای حکاکی شده‌اند (تصویر ۸).

ستونک مینیاتوری

یکی دیگر از اشیاء شاخص فرهنگ خراسان بزرگ، ستونک‌های مینیاتوری سنگی است که از برخی محوطه‌ها در بخش‌های مسکونی و در گورها به دست آمده است. حداکثر ارتفاع این ستونک‌ها کمتر از نیم‌متر است و همیشه این ستونک‌ها صیقل شده و بر سطح مقطع یک شیار کم‌عمق دارند. تقریباً غالب باستان‌شناسان کاربری آیینی این ستونک‌ها پذیرفته‌اند، ولی کارکرد دقیق آن‌ها مشخص نیست. منشأ این ستونک‌ها مورد اختلاف نظر پژوهشگران است. برخی منشأ این ستونک‌ها را از مصر و سوریه (Amiet, 1997; Antonova, 1999: 117) و برخی مربوط به فرهنگ «آندرونوو» می‌دانند (Boroffka & Sava, 1998).



تصویر ۸. مهرهای مسطح؛ تصویر بالا و میانی: محوطه چلو، پایین: تپه دامغانی (عکس از: عمران گاراژیان: ۱۳۹۹).

این ستونک‌های مینیاتوری در خراسان ایران از محوطه رزه (سروش و یوسفی، ۱۳۹۳)، (تصویر ۹)، گوند (فرجامی، ۱۳۸۸) و چلو (وحدتی و همکاران، ۱۳۹۷: ۵) به دست آمده است.



تصویر ۹. ستونک‌های مینیاتوری محوطه رزه (نگارنده، ۱۳۹۳).

نتیجه‌گیری

باتوجه به افزایش ارتباطات فرهنگی در هزاره سوم قبل از میلاد و به دلیل استفاده از حیوانات بارکش، مانند: خر، گاو و به‌ویژه شتر، روابط بسیار نزدیکی بین مراکز فرهنگی خراسان بزرگ با مناطقی چون: حوزه سند، جنوب شرق ایران و میان‌رودان برقرار شد؛ ولی به نظر می‌رسد باتوجه به شناسایی و کاوش محوطه‌های جدید در خراسان ایران باید این بخش از شرق ایران را از سایر محوطه‌های شرق ایران تفکیک کرد. متأسفانه محوطه‌های فرهنگ خراسان بزرگ در خراسان ایران به تعداد اندکی شناسایی شده است. از آنجا که کاوش‌های باستان‌شناسی در این منطقه در سطح گسترده انجام نشده و یا اندک فعالیت‌های صورت گرفته، به‌طور کامل منتشر نشده؛ بسیار دشوار است که بتوانیم درباره سازمان سیاسی-اجتماعی و ارتباط این محوطه‌ها با یکدیگر و سایر مناطق صحبت کرد. حتی نمی‌توان به این پرسش پاسخ داد که گورهای به‌دست آمده با مواد فرهنگی تمدن خراسان بزرگ مربوط به کوچ‌نشینان است یا یکجانشینان.

همان‌گونه که در مقدمه آمد، برخی پژوهشگران آثار به‌دست آمده از این فرهنگ در خراسان ایران را نادر می‌دانند، ولی در این جا تأکید می‌شود محوطه‌هایی که در محدوده خراسان ایران قرار دارند، صرفاً از نوع فرهنگ خراسان بزرگ هستند؛ هرچند برخلاف نظر «هیبرت» و «لمبرگ-کارلوسکی» باید تأکید کرد که این محوطه‌ها «نادر» نبوده و خراسان ایران را باید در جهان فرهنگ خراسان بزرگ قرار داد.

محوطه‌های فرهنگ خراسان بزرگ معرفی شده در این مقاله از نظر کاربری متفاوت هستند. این محوطه‌ها گورستان (محوطه شهرک فیروزه، محوطه چلو، تپه عشق، محوطه رزه)، مسکونی (محوطه شهرک فیروزه، محوطه چلو، تپه دامغانی، محوطه فریزی) و کارگاهی (محوطه شهرک فیروزه و محوطه چلو) بوده و البته کاربری برخی از این محوطه‌ها نیز نامشخص (محوطه کریم‌آباد، محوطه گوند، محوطه بکندا) است.

به این ترتیب، با نگاهی کلی به ۹ محوطه معرفی شده در این مقاله، می‌توان یک هسته از محوطه‌های فرهنگ خراسان بزرگ را در محدوده شهر امروزی نیشابور متصور شد؛ هسته‌ای که

شامل محوطه‌های کریم‌آباد، شهرک فیروزه و یوسف‌آباد می‌شود. اگر حدود این مرز بزرگ تر شود، می‌توان محوطه‌های موجود در محدوده شهر سبزوار (تپه دامغانی و محوطه فریزی) را نیز به این مجموعه اضافه کرد. در این مجموعه محوطه‌های گورستانی، مسکونی و کارگاهی به دست آمده که در اینجا با عنوان کلی، «هسته نیشابور» معرفی می‌شود. در این نگاه منظور از نیشابور، نه شهر، بلکه محدوده جغرافیایی و سرزمینی است که با نام نیشابور شناخته می‌شود. محوطه چلورا می‌توان با اغماض در حوزه این مرکز قرار داد. با چنین دیدگاهی نکته قابل توجه شکل‌گیری، تصویری است که بعدها در دوران اسلامی به تقسیم‌بندی چهارگانه «خراسان بزرگ» نامدار می‌شود. این چهار بخش (ربع) عبارتند از: «مرو» (مرکز شمال خراسان بزرگ)، «نیشابور» (مرکز غرب خراسان بزرگ)، «بلخ» (مرکز شرق خراسان بزرگ) و «هرات» (مرکز خراسان بزرگ)، (تصویر ۱۰).



تصویر ۱۰. محدوده خراسان بزرگ و چهار مرکز آن (نگارنده، ۱۳۹۳).

هرکدام از این بخش‌ها در دوران اسلامی مرکز فرهنگی و گاه سیاسی خراسان بزرگ بوده و نقش بسیار پررنگی در وحدت فرهنگی خراسان دارد. با وجود آن‌که براساس متن‌های تاریخی، به نظر می‌رسد واژه «خراسان بزرگ» از دوره ساسانی شکل گرفته باشد، ولی در اینجا باید تأکید شود شکل‌گیری مفهوم سرزمینی و فرهنگی خراسان از عصر مفرغ آغاز شده است. انسجام فرهنگی این منطقه بزرگ هیچ‌گاه تابع تقسیمات سیاسی نبوده؛ به طوری که امروزه با توجه به تقسیمات سیاسی در سده ۲۱ م. نیز این انسجام فرهنگی در چند کشور هنوز به آسانی قابل مشاهده است. این فرضیه با تکمیل پژوهش‌ها در محدوده هرات امروزی می‌تواند تأیید شود. در نتیجه در این مقاله، محدوده معرفی شده نیشابور به عنوان یکی از مراکز اصلی فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ پیشنهاد می‌شود. سایر محوطه‌های کشف شده چون: رزه، بکندا، تپه عشق و گوند، بیشتر نشانگر گورستان و ایستگاه‌های بازرگانی هستند. در نتیجه، فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ در خراسان ایران، ترکیبی از یکی از هسته‌های اصلی این تمدن و ایستگاه‌های بازرگانی با مناطق غرب (میان‌رودان) است. محوطه‌های حاشیه کویر چون بکندا و گوند بر سر راه اصلی بازرگانی شمالی-جنوبی و شرقی-غربی قرار دارند که هسته‌های اصلی فرهنگ خراسان بزرگ را از طریق محوطه‌هایی چون شهداد و تپه حصار به مناطق غربی در زاگرس و میان‌رودان متصل می‌کردند.

سپاسگزاری

طرح اصلی ارتباط مناطق چهارگانه خراسان دوره اسلامی با مناطق چهارگانه پیشنهادی در فرهنگ عصر مفرغ خراسان، متعلق به عمران گاراژیان است که در این مقاله به آن پرداخته شد که در اینجا مراتب قدردانی خود را به او ابراز می‌دارم. بدیهی است پردازش، تفسیر داده‌ها و نوع نگاه به مواد فرهنگی مختص نگارنده بوده و هرگونه نقصان یا تفسیر متوجه ایشان نخواهد بود. از محمدرضا سروش و محمد فرجامی برای در اختیار گذاشتن برخی منابع و تصویرها سپاسگزاری می‌کنم. حامد طهماسبی زاوه با وجود اختلاف سلیقه مان درباره برخی نکات و اصطلاح‌ها، با سعه صدر و موشکافی متن را خواند و نکات مهمی را گوش زد کرد که از او بسیار سپاسگزارم.

پی‌نوشت

- اصطلاح «خراسان بزرگ» هیچ بار سیاسی نداشته و فقط به گستره فرهنگی اشاره دارد که فراتر از مرزهای سیاسی و آمدورفت حکومت‌ها و سلسله‌ها یکپارچگی نسبی خود را حفظ نموده است.
- در این مقاله، ترجیح داده شده از اصطلاح «باختر» که ریشه در «باختریش» هخامنشی دارد به جای «بلخ» که در دوره اسلامی رواج می‌یابد، استفاده شود. باختر در این مقاله معادل «سرزمین» و «منطقه» در نظر گرفته شده، جایی که در دوران اسلامی، بلخ نام دارد؛ بنابراین برای تفکیک بین سرزمین و مرکز شهری، باختر معادل سرزمین و بلخ معادل مرکز شهری قلمداد شده است.
- همان‌گونه که دیگران (Kuz'mina, 2008) نیز تأکید کرده‌اند، اصطلاح «مجموعه باستان‌شناختی باختر-مرو» برای این فرهنگ نامناسب است؛ چراکه تمام شواهد به دست آمده از آن بسیار فراتر از یک مجموعه (Complex) و در واقع یک فرهنگ (Culture) و تمدن (Civilization) است. شواهدی چون: معماری یادمانی، اشیاء تجملاتی و کالاهای شأن‌زا که نشانگر صنعتی تخصصی است و هم‌چنین استقرارهایی با پی‌افکنی براساس طرح‌های نمادین آیینی در کنار روابط بازرگانی فرامنطقه‌ای نشان از یک جامعه با پیچیدگی‌های اجتماعی فراوان دارد (Parpola, 2002)؛ از سوی دیگر، به دلیل آن‌که «تمدن آمودریا» در مقایسه با «تمدن هلیل رود» یا «تمدن نیل» استقرارهای انسانی وابسته به رودی خاص را در ذهن متبادر می‌کند، ولی فرهنگ مذکور وابستگی به رود آمودریا ندارد، بدیهی است که اصطلاح مناسبی نمی‌تواند باشد؛ از سوی دیگر، آثار این فرهنگ در تمام مسیر آمودریا مشاهده نشده، بلکه در مناطق دورتر از این رود شناسایی شده‌اند.
- در این مقاله منظور از «خراسان ایران» استان خراسان به عنوان تقسیم‌بندی سیاسی در ایران و منظور از «خراسان بزرگ» محدوده جغرافیایی فرهنگی پهناوری است که بخش وسیعی از آسیای میانه را شامل می‌شود و امروزه در کشورهای ایران، افغانستان و ترکمنستان قرار دارد.
- برای نخستین بار «بیشونه» و «وحدتی» در سخنرانی خود در چهاردهمین گردهم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران اصطلاح «فرهنگ خراسان بزرگ» را معادل «BMAC» پیشنهاد کردند. آن دو به تازگی این اصطلاح را با عنوان «فرهنگ خراسان بزرگ» تبیین و دلایل فراوانی برای استفاده از آن ذکر کرده‌اند (Biscione & Vahdati, 2020)؛ هرچند «ایروانی قدیم» و همکاران (۱۳۹۷)

به دلیل نبودن خط، اصطلاح تمدن را برای این دوره مناسب نمی‌دانند. در اینجا باید تأکید شود که مصادیق و معیارهای «تمدن» یا «شهرنشینی» براساس دیدگاه‌های بین‌النهرین محوری تعیین شده و «فرهنگ عصر مفرغ خراسان بزرگ» با وجود داشتن بسیاری از همان معیارهای بین‌النهرین محوری فقط به دلیل فقدان خط نمی‌تواند «تمدن» نام‌نگیرد. کما این‌که آثاری از خط بر روی برخی اشیاء این فرهنگ شناسایی شده که شباهت فراوانی با نمونه‌های ایلامی دارد (Ascalone, 2014: 9, Figs.) (23-28).

۶. شاید نام‌گذاری این محوطه به «نیشابور» درست‌تر باشد، ولی از آنجا که در جریان کاوش‌های هیأت آمریکایی در شهر نیشابور، محوطه‌ای پیش‌ازتاریخی نیز کاوش گردید که «نیشابور P» نام‌گذاری شد؛ بنابراین برای جلوگیری از مشابهت، نام «کریم‌آباد» برای این محوطه که در حاشیه شهر نیشابور قرار دارد، مناسب‌تر می‌نماید. لازم به ذکر است که محوطه نیشابور P در اصل در حاشیه روستای یوسف‌آباد در ۱۷ کیلومتری شمال غرب نیشابور و ۱/۵ کیلومتری شمال شرقی شهر فیروزه قرار دارد (گاراژیان، ۱۳۸۵).

۷. تپه‌داغیان، تپه‌ترکمن، تپه‌یام، دالان تپه بزرگ، دالان تپه کوچک و تپه‌ارگ شیروان در حوضه اترک بالایی و تپه‌میدان، تپه بی‌بی‌صنم، تپه‌گلور سریوان، تپه‌دهانه فره، تپه‌یاور، تپه‌عشق، تپه‌قدربعلی غربی، تپه حاجی‌مهاجر و تپه قره‌گاہ ۲ در حوضه اترک میانی.

۸. یاریم تپه، تپه‌خاخیان، نوروزتپه، یوخارقلعه قره‌قویونلو، تپه‌لیک، تپه‌نوخندان، تپه امامزاده اولیا ۲، شهرتپه، کهنه‌قلعه، میرقلعه، تپه‌باسته، تپه‌مری، یوخارقلعه سعدآباد، تپه‌قراول، تپه‌نصیر، تپه جشن‌آباد.

۹. تپه‌جنگی و حیران تپه.

۱۰. تل سعدون، تل بند قلفه ۱، تل دو برار ۲، تل زردکوده، تل کوده شاهرضا، تل قصر فیض‌آباد، تل گرد امین.

کتابنامه

- ایروانی قدیم، فرشید؛ طلایی، حسن؛ و طهماسبی زاوه، حامد، (۱۳۹۷). «مکان یابی سرزمین توکریش». پژوهشنامه خراسان بزرگ، شماره ۳، صص: ۱۴-۱.
- باصفا، حسن، (۱۳۹۳). «شیوه‌های تدفین دوره مفرغ پایانی در دشت نیشابور (شمال شرق ایران)». مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جوان، به‌کوشش: محمدحسین عزیزی‌خرانقی، مرتضی‌خان‌پور و رضا ناصری، تهران: دانشگاه تهران، صص: ۲۶۶-۲۵۷.
- باصفا، حسن؛ و نامی، حسن، (۱۳۹۱). «گزارش مقدماتی کاوش‌های باستان‌شناختی محوطه شهرک فیروزه دشت نیشابور». چکیده مقاله‌های یازدهمین گردهم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، ص: ۸۵.
- باصفا، حسن؛ و رحمتی، مهدیه، (۱۳۹۰). «گزارش مقدماتی کاوش‌های باستان‌شناختی محوطه شهرک فیروزه شهرستان نیشابور». مزدک‌نامه، جلد ۵، صص: ۶۲۴-۶۱۳.
- توزی، ماریتزیو؛ ملک‌شهمیرزادی، صادق؛ و جوینده، م، (۱۳۷۴). تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی (بخش اول از جلد اول) «دوران مفرغ در ایران و افغانستان». ترجمه صادق ملک‌شهمیرزادی، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- دانا، محسن، (۱۳۹۶). «خراسان؛ واژه‌شناسی، حدود و مرزها». باستان‌پژوهی، شماره ۲۰، صص: ۱۰۹-۱۰۴.
- دانا، محسن؛ و هژبری، علی، (۱۳۹۳). «الگوهای استقرار محوطه‌های پیش از تاریخی جاجرم». مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جوان، به‌کوشش: محمدحسین عزیزی‌خرانقی، مرتضی‌خان‌پور و رضا ناصری، تهران: دانشگاه تهران، صص: ۳۱۰-۲۹۵.
- رجبی، نوروز، (۱۳۹۲). «گزارش بررسی باستان‌شناسی شهرستان بجنورد به منظور تهیه نقشه باستان‌شناسی کشور»، بجنورد: بایگانی اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی خراسان شمالی (منتشر نشده).
- زارع، شهرام، (۱۳۹۰). «گزارش بررسی باستان‌شناسی شهرستان مانه و سملقان (خراسان شمالی)»، فصل دوم، بهار ۱۳۹۰، تهران: کتابخانه پژوهشکده (منتشر نشده).
- سروش، محمدرضا؛ و یوسفی، صاحب، (۱۳۹۳). «محوطه رزه، شاهدی از استقرارهای هزاره سوم تا دوران تاریخی در خراسان جنوبی». مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گردهم‌آیی سالانه

باستان‌شناسی ایران، تهران: سازمان میراث‌فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، پژوهشگاه میراث‌فرهنگی و گردشگری، صص: ۲۷۳-۲۷۱.

- صبوری، هادی؛ طلائی، حسن؛ و گاراژیان، عمران، (۱۳۹۳). «بررسی فرآیند پس از نهشت شدن، مطالعه موردی تپه فریزی سبزوار»، مطالعات باستان‌شناسی، شماره ۱۰، صص: ۹۱-۱۱۱.

- طهماسبی‌زاوه، حامد؛ و ایروانی‌قدیم، فرشید، (۱۳۹۴). «تپه حصار دامغان و فرهنگ بلخی-مرروی». فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشنامه خراسان بزرگ، سال ۶، شماره ۲۱، صص: ۱۰۷-۹۷.

- عطایی، محمدتقی، (۱۳۸۸). «گزارش بررسی باستان‌شناسی شهرستان مانه و سملقان به منظور تهیه نقشه باستان‌شناسی کشور». تهران: کتابخانه پژوهشگاه باستان‌شناسی (منتشرنشده).

- عنانی، بهرام، (۱۳۹۸). «گزارش گمانه‌زنی تعیین عرصه و حریم محوطه بکندا-طبس». گزارش‌های هفدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران: سازمان میراث‌فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، پژوهشگاه میراث‌فرهنگی و گردشگری، صص: ۹۷۲-۹۶۶.

- فرانکفرت، هانری-پل، (۱۳۹۲). «آسیای مرکزی». باستان‌شناسی امپراتوری هخامنشی، پژوهش‌های نوین، زیر نظر: پی‌یر بریان و رمی بوشارلا، مترجمان: محمدمبین امامی، علی‌اکبر وحدتی، محمود بهفروزی، تهران: کتاب پارسه، صص: ۶۴۷-۵۷۷.

- فرجامی، محمد، (۱۳۸۸). «گزارش گمانه‌زنی به منظور تعیین حریم تپه سرتخت باغستان». بیرجند: بایگانی اداره کل میراث‌فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان خراسان جنوبی (منتشرنشده).

- گاراژیان، عمران، (۱۳۹۳). «گمانه‌زنی به منظور ارزیابی و امکان‌سنجی طراحی موزه فضای باز در تپه دامغانی». مقاله‌های کوتاه دوازدهمین گردهم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران: سازمان میراث‌فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، پژوهشگاه میراث‌فرهنگی و گردشگری، صص: ۳۷۶-۳۷۴.

- لباف‌خانیکی، رجبعلی، (۱۳۸۱). «نیشابور حلقه اتصال تمدن‌های میان‌رودان، ایران، سند و باختر». نامه پژوهشگاه میراث‌فرهنگی، شماره ۱، صص: ۴۶-۳۶.

- ماسون، ولادیمیر، (۱۳۷۵). تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی (بخش دوم از جلد اول). «افول تمدن عصر مفرغ و حرکت قبایل کوچرو». ترجمه صادق ملک‌شهمیرزادی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

- میرزایی، آریتا، (۱۳۸۷). «گزارش بررسی باستان‌شناسی شهرستان شیروان و فاروج». بجنورد: بایگانی اداره کل میراث‌فرهنگی، گردشگری و صنایع‌دستی خراسان شمالی (منتشرنشده).

- وحدتی، علی‌اکبر، (۱۳۹۳). «گزارش مختصر فصل دوم کاوش در تپه چلو دشت جاجرم شمال شرقی ایران». گزارش‌های سیزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران: انتشارات سازمان میراث‌فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری کشور (پژوهشگاه).

- وحدتی، علی‌اکبر؛ و بیشونه، رافائل، (۱۳۹۱). «شواهد جدیدی از مجموعه باستان‌شناختی باختر-مرور دشت جاجرم، خراسان شمالی». چکیده مقاله‌های یازدهمین گردهم‌آیی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران: پژوهشگاه میراث‌فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، صص: ۴۶۰.

- وحدتی، علی‌اکبر؛ بیشونه، رافائل، (۱۳۹۵). «فصل چهارم کاوش در تپه چلو، دشت جاجرم، شمال شرقی ایران». گزارش‌های پانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، به‌کوشش: حمیده چوبک، تهران: سازمان میراث‌فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، پژوهشگاه میراث‌فرهنگی و گردشگری، صص: ۷۵۶-۷۵۳.

- وحدتی، علی‌اکبر؛ بیشونه، رافائل؛ تنبرگ، مارگارتا؛ و مشکور، مرجان، (۱۳۹۷). «شواهدی از

مجموعه باستان‌شناختی بلخی-مرروی در دشت جاجرم»، مجله باستان‌شناسی، سال ۱، شماره ۱، صص: ۱۲-۱.

- یارشاطر، احسان، (۱۳۷۶). «در جستجوی راز بقا: مسئله رستاخیز فرهنگی خراسان». ایران‌نامه، سال ۱۵، شماره ۶۰، صص: ۵۳۹-۵۶۸.

- یوسفی‌زشک، روح‌الله؛ و باقی‌زاده، سعید، (۱۳۹۱). «کاربرد سیستم‌های اطلاعات جغرافیایی (GIS) در تحلیل الگوی استقرار: مطالعه موردی محوطه‌های دشت درگراز دوره نوسنگی تا پایان عصر آهن IV». پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران (نامه باستان‌شناسی)، شماره ۲، دوره ۲، صص: ۲۴-۷.

- Amiet, P., (1986). *L'Age des Echanges Inter-Iraneens*. Paris.
- Amiet, P., (1989). "Elam and Bactria". *Bactria: An Ancient Oasis Civilisation from the Sands of Afghanistan*, G. Ligabue & S. Salvatori (eds.), Venice, Pp: 124-40.
- Amiet, P., (1997). *La glyptique Transelamite de Chypre á la Bactriane*. Les Sceaux du Proch-Orient, Paris.
- Antonova, E., (1999). *Istoria Ritualnogo Predmeta v Kontekste Kontaktov Narodov Drevnego Vostoka // Drevniy Egipet: jazyk-kultura- soznanie*.
- Ascalone, E., (2014). "Intercultural Relations between Southern Iran and the Oxus Civilization, The Strange Case of Bifacial Seal NMI 1660". *Iranian Journal of Archaeological Studies*, Vol. 4, Pp: 1-20.
- Askarov, A., (1981). "Southern Uzbekistan in the Second Millennium B.C.". In: *The Bronze Age Civilization of Central Asia: Recent Soviet Discoveries*, Kohl (ed.), New York, Pp: 256-271.
- Besenval R. & Francfort, H. P., (1994). "The Nad-i Ali, A monumental plarform Bronze Age". In: *From Sumer to Meluhha: Contributions to the Archaeology of South and West Asia in Memory of George, F. Dales, Jr, J. M. Kenoyer* (ed.), Wisconsin, Pp: 3-14.
- Biscione, R., & Vahdati, A. A., (2020). "The BMAC Presence in Eastern Iran: State of Affairs in December 2018. Towards the Greater Khorasan Civilization?". In: *The World of the Oxus Civilization*, B. Lyonnet & Dubova (eds.), New York: Routledge, Pp: 527-550.
- Boroffka, N. & Sava, E., (1998). "Zu den steinernen "Zeptern/Stössel-Zeptern". "Miniaturesäulen" und "Phalli" der Bronzezeit Eurasiens", *AMIT*, Vol. 30, Pp. 17-114.
- Cattani, M. & Genito, B., (1998). "The Pottery Chronological Seriation of the Murghab Delta from the End of the Bronze Age to the Achaemenid Period: a Preliminary Note", Edition by: Gubaev, A., Koshelenko, G., Tosi, M., *The archaeological map of the Murghab delta preliminary reports 1990-95*, ISIAO, Roma. Pp: 75 – 88.
- Curtis, J., (1988). "A Reconsideration of the Cemetery at Khinaman, South-east Iran". *Iranica Antiqua*, Vol. XXIII, Pp: 97- 127.
- Dana, M. & Hozhabri, A., (2018). "The Role of Cultural Factors in Locating of

Archaeological Sites the Settlement Patterns of Prehistoric Sites in Jājarm Khorasan Iran". *Iran*, Vol. 57, Pp: 123-141.

- Deshayes, J., (1975). "Les fouilles récentes de Tureng Tépé: la terrasse haute de la fin du 3e millénaire". *Comptes Rendus de l'Académie des Inscriptions et des Belles Lettres*, No. 119/4, Pp: 522-530.

- D'yakonov, M. M., (1954). "Slozheniye klassovogo obshchestva v severnoy Baktrii". *SA*, Vol. 19, Pp: 121-40.

- Francfort, H. P., (1989). *Fouilles de Shortughai: recherches sur l'Asie centrale protohistorique*. 2 Vols. Paris.

- Francfort, H. P.; Vahdati, A. A.; Bendezu-Sarmiento, J.; Lhuillier, J.; Fouache, E.; Tenberg, M.; Mashkour, M. & Shirazi, Z., (2014). "Preliminary Report on the Soundings at Tepe Damghani Sabzevar, Spring 2008". *Iranica Antiqua*, Vol. XLIX, Pp: 111-158.

- Götzelt, T. (1996). *Ansichten der Archäologie Süd-Turkmenistans bei der Erforschung der "Mittleren Bronzezeit" (Periode Namazga V)*. Espelkamp.

- Hakemi, A. & Sajjadi, S. M. S., (1989). "Shahdad Excavations in the Context of the Oasis Civilization". *Bactria: An Ancient Oasis Civilization from the sands of Afghanistan*, G. Ligabue & S. Salvatori (eds.), Venice, Pp: 141-56.

- Hiebert, F. T., (1994). *Origins of the Bronze Age Oasis Civilization in Central Asia*, Cambridge. Peabody Museum of Archaeological and Ethnological Harvard University.

- Hiebert, F. & Dyson, R., (2002). "Prehistoric Nishapur and the frontier between Central Asia and Iran". *Iranica Antiqua*, Vol. XXXVII, Pp: 113-149.

- Hiebert, F. T. & Lamberg-Karlovsky, C. C., (1992). "Central Asia and the Indo-Iranian Borderlands". *Iran*, Vol. 30, Pp: 1-15

- Jarrige, J. F., (1985). "Continuity and Change in the North Kachi Plain (Baluchistan, Pakistan) at the Beginning of the Second Millennium B.C.". *South Asian Archaeology 1983*, J. Schotsmans & M. Taddei (eds.), Naples, Pp: 35-68.

- Jarrige, J. F. & Hassan, M. U., (1989). "Funerary Complexes in Baluchistan at the End of the third Millennium in the Light of Recent Discoveries at Mehrgarh and Quetta". *South Asian Archaeology 1985: Papers from the 8th International Conference of the Association of South Asian Archaeologists in Western Europe*, 4, K. Frifelt & P. Soresen (eds.), Riverdale, Pp: 150-66.

- Kohl, Ph. & Heskell, D., (1980). "Archaeological Reconnaissance in the DarrehGaz Plain: A Short Report". *Iran*, Vol. 18, Pp: 160-169.

- Kuz'mina, E. E., (2007). *The Origin of the Indo-Iranians*. Leiden/Boston: Brill.

- Lamberg-Karlovsky, C. C., (1994). "The Bronze Age Khanates of Central Asia". *Antiquity*, Vol. 68 (259), Pp: 398-405.

- Lamberg-Karlovsky, C. C., (2002). "Archaeology and Language: The Indo-Iranians". *Current Anthropology*, 43, No.1: 63-88.

- Ligabue, G., (2002). *Margiana: Gonur-depe Necropolis*, 10 years of excavations by Ligabue study and Research Centre, II Punto Edizioni.

- Luneau, E., (2018). "Further insight on the Cultural Dynamics between North-Eastern Iran and Central Asia in the Bronze Age through the study of pottery". In: *Proceeding of the International Congress of Young Archaeologists*, M. H. Azizi Kharanaghi, Morteza Khanipour & Reza Naseri (eds.), Tehran: Iranology Foundation, pp.103-123.
- Lyonnet, B., (1996). *Sarazm (Tadjikistan)*. Céramiques (Chalcolithique et Bronze Ancien), Paris.
- Parpola, A., (2002). "Pre-Proto-Iranians of Afghanistan as initiators of Saka Tantrism: on the Scythian/Saka affiliation of the Dasas, Nuristanis and Mgadhans". *Iranica Antiqua*, Vol. 37, Pp: 233-324.
- Pittman, H., (1984). *Art of the Bronze Age: Southern Iran, Western Central Asia and the Indus Valley*. New York: Metropolitan Museum of Art.
- Potts, D. T., (2008). "Puzur-Inšušinak and Oxus Civilization (BMAC): Reflections on Šimaški and the geo-political landscape of Iran and Central Asia in the Ur III period". *Zeitschr. F. Assyrologie*, No. 98, Pp: 165-194.
- Rezaei, M. H.; Zanganeh Ebrahimi, J. & Basafa, H., (2018). "The Settlement Patterns in Roshtkhar Plain, Northeastern of Iran". *Iran*, Vol. 57, Pp: 1-14.
- Salvatori, S., (1989). "Early Bactrian Objects in Private Collections". In: *Bacteria: An Ancient Oasis Civilization from the Sands of Afghanistan*, edited by: G. Ligabue & S. Salvatori, Venezia: ERIZZO Editrice.
- Santoni, M., (1984). "Sibri and the South Cemetery of Mehrgarh: Third Millennium Connections between the Northern Katchi Plain (Pakistan) and Central Asia". *South Asian Archaeology 1981*, Cambridge, Pp: 52-60.
- Sarianidi, V. I., (1977). *Drevnie Zemledel'tsi Afganistana*. Moscow.
- Sarianidi, V. I., (1981). "Margiana in the Bronze Age", In: *The Bronze Age Civilization of Central Asia, Recent Soviet Discoveries*, P. L. Kohl (ed.), New York: Armonk, Pp: 165-193.
- Sarianidi, V. I., (1990). *Drevnosti Strani Margush*. Ashkhabad.
- Sarianidi, V. I., (1998). *Margiana and Protozoroastrism*. Athens.
- Sarianidi, V. I., (2002). *Marguš, Ancient Oriental Kingdom in the Old Delta of the Murghab River*. Ashgabat: Türkmenöllethabarlary.
- Sarianidi, V. I., (2007). *Necropolis of Gonur*. Athens: kapon Editions.
- Sarianidi, V. I., (2008). *Mystery and Truth of the Great Culture*. Ašgabat: Turkmenwlethbarlary.
- Schmidte, E. F., (1973). *Excavations at Tepe Hissar Damghan*. Philadelphia.
- Stein, Sir M. A., (1931). *An Archaeological Tour in Gedrosia*. Memoirs of the Archaeological Survey of India, 43, Calcutta.
- Stein, Sir M. A., (1937). *Archaeological Reconnaissance in Northeastern India and Southeastern Iran*. London.
- Udemuradov, B., (2002). "Ceramic material from Gonur-depe necropolis". In:

Margiana Gonur-depe necropolis, (10 years of excavation by Ligabue study and research centre). Gabriele Rossi-Osmida (ed.), II Punto Edizioni.

- Vahdati, A. A. (2014). "A BMAC Grave from Bojnord, North-Eastern Iran". *Iran*, Vol. 52, Pp: 19- 27.

- Vahdati, A. A. (2015). "A Preliminary report on archaeological survey in Esfarāyen county, northeastern Iran". *AMIT*, No. 40, Pp: 261-287.

- Vahdati, A. A., (2016). "A Preliminary Report on the First Season of Jayran Tepe in the Plain of Esfarayen, Northeastern Iran, 2012". *Iranica Antiqua*, Vol. LI, Pp: 85-101.

- Venco Ricciardi, R., (1980). "Archaeological Survey in the Upper Atrak Valley (Khorassan, Iran): Preliminary Report". *Mesopotamia*, Vol. 15, Pp: 51-71.

- Vogelsang, W. J., (1992). *The Rise and Organisation of the Achaemenid Empire: The Eastern Iranian Evidence* (Studies in the History of the Ancient Near East, Vol. III). Leiden: Brill.

